

صاحب امتیاز و مسئول

ح - حریر چیان

سر دبیر

محسن الحسینی

حریر چیان «ساعی»

عنوان تلگرافی

نسیم شمال

شماره دوم

محل اداره

خیابان عین الدوله

اداره دو طبقه و نشر و حک و اصلاح

کلیه مقالات و لواج

وارد مختار است

آب و نمان سالانه ۳۰۰ ریال

شعرا و محصلین ۲۰۰ ریال

سالانه خارجه ۴۰۰ ریال

قیمت اعلانات

با دفتر اداره است

پنج شبهه هام منتشر میشود

قیمت هشت شاهی

شمالک نسیم

بیاد اشرف دین سید ستوده خضال ... مشام روح معطر کن از نسیم شمال

(حکم اعدام قابل تمیز)

(بحر طویل محاکمه علی اصغر قاتل)

شبهه پربروز علی اصغر قاتل دو صدمه در محکمه حاضر . خاق از مرد وزن ویر و جوان عاقل و جاهل . همگی مات ز رخساره آن کرک . بیه چهره خونخوار . که رنگ رخ او بود بر افکار درون شاهد اسرار . دو چشمش بخدا بود چنان ازرق تماشایی و حرامی به تمامی شده نامی . همه گفتند که این کیست . بشر نیست . جو او در دو جهان چیست . که این سان بگنند زیست . یقین زاده خولی است . از آن قوم جهولی است . بیاید و بخیزید و بریزید . بقراض بچینید ز انگشت و سر انگشت و سپس مشت دیگر پشت چنن شوم دغا را . بنشینت لب پس جو در محکمه آن زانی جانی . رقصات هنر بیسته که هر یک بتسل اصل معانی شده . بنشست لب از آفته فروست بگئی آه زدل گرد برون . دست سوی ریش خود آورد . بر آن موی جو . زرد کمی دست بمالید . بدنمان بر اسپیل بخانید و بدریای تکر شده بد غرق . یقین باد رخیمنی و حلیمنی بپوشش آمده از کون که چنین هیچ شمارده رنج و بلا را .

سپس از جانب آن محکمه از اصل قضایا سخن آمد . بیان . بفرمود رئیسش زجه گفتنی تو جوانان بچنان حالت الان و بگردی زخدا شرم زاطفال بریدی سرو در خاک نهان کردی و ماهوس برین از نشان بیاحتی ای مرد ستمگر . مگر این نکته بیاد تو نیامد که اگر دولت آباد کنونی نبود باز آن تو آگاه کرد خوارس دار تو را در بر اعجاز و زاین کار نکوهیده تک آ . بگو اصل قضایا آورد این محکمه بیاد و اومه ای مرد جانپسنگر خونخوار . که این جاست همانجا که دعد کبر اشخاص بمالند شمارا .

پس علی اصغر چالی بپوش داد کتی . و چنین گفت ای بنده . بدم قاتل ترشست از تازان جوانی که چادش بپوش خان و چادش به بیان بیگانه همه در خانه از این عالم قالی . در ستادستان آن بر سوی عالم باقی هیچ ترسی ننگم . هر گناییکه به آن کار میبندد گرفتار . بگو این است که اصل همگی قطع شوم تا که نتوانند بدوش و سر این جامه سر باره از آرزوی من ای قتل خودم نماند ندارم که بدارم زبان کشتن و اتوار نسازم که چنین گفته ام آن هشت اراجل سخارا . سال هزوی تو از محکمه آمد . بنورق بنده دلم که بجان و دل خود گوشی بر از خوشی که در ری بود خردای از خوشی تو شوم زوجه خود . بعد حکم مرا زکی با صلح و مهادت یک چه خوش بود مرا شاد تمازند . زغم آردک نتواند و گناید نسوی . موطن خود شهر بر بجز . جهان تو برست بگذارم . که قسم بر حق خویان جهان پای دیگر نیاید با طهران نگذارم ما و با صحبتی از مردم این جا . بر آن هر کردی هر رقع نیام . گشتا را نبود با پیوستنی اهل فنا دوستی و مهربانی و وفا . پس ای آن (حکیم) شد از محکمه چچه قرائت که قضاوت شده از جانب قضات عدالت که بزبان شوم خجالت که بشر تالی آورد بچنین قسم قضاوت . بجهانی نشنیده است و نه دیده است و با کس شنوده است و زایت . بچنین حکم شده از طرف محکمه باید بسر دار مجازات مکافات جانگیری خویش جهان چالی بد کیش ببیند چه به اینگونه رضایت بودی خالق و مطلق خدا را .

حکم اعدام چو شد از طرف محکمه عدل چالی به قرائت . گوش از سر بپوشیدن شد و چشمش به درون شد قاضی بطیلس . همه گفتند که السامه که فیما از این بوخی تا از اعدام (ولی خیر) زاینجنده نگاهی سوی اطراف با بداخت و رنگت . کون نیستی با گئی از این حکم سرا پای عدالت که برم گشته اقامت . بچنین است کون حکم قدر را و قضا را .

آری آری که فاک را نبود شک و خطا . هر دو وفا . ترس و ایا . هر مکافات و غا . تا که بوده است چنین برده روا . یک دعد نیک چرا . زشت دهنده است بجا . مات و مبهوت از او اهل زمین . خالق خداه که خطابست و در بابک سرسوزن زجرا . که هر خاق دعد . فرق دعد بین بدو خوب و زیار

(ح.س)

پیام از قم به حصین طهران

بروز يك تلگراف خصوصی از طرف یکی از محصلین حساس قم باین اداره واصل شد لذا از برای آقای قارین عین آن تلگراف را درج مینمایم و از محصلین با بضاعت طهران حتی القوه استمداد میجوئیم:

طهران ۰۰۰۰۰ نسیم شمال

آقای مدیر چون نامه نسیم شمال را اغاب محصلین طهران قرائت مینمایند استمدادارم در آن نامه جوانان طهران را که در کمال استراحت و خاطر جمعی هر يك سر و سامانی دارند متذکر شده یادی هم از برادران دینی و وطنی بی سر و سامان خود بنمایند «جوادقمی»

اگر چه یرتو ذات اقدس ملوکانه همان ساعت اول شامل حال سیل زدگان قم گردید و حکم اکید برای کمک رفاه آنها صادر و سایر طبقات و شهر هاهم تمامی تاسی به یگانه قائد توانای خود کرده و از هیچگونه مساعدت دریغ نفرمودند ولی باز مردمان بیچاره قم چشمشان از ۲۴ فرسخی به طهران بازاست و دقیقه بدقیقه منتظر کمک میباشند تلگراف فوق حقیقتاً بی اندازه مرامتوا ساخت ولی باید چه کرد فقط آنقدر که وسع خود را در این بابت دیدم ۱۰۰ ریال بیشتر نموده

لذا دوستان خود و محصلین با بضاعت طهران را با صدای رسا فریاد زده مطمح میسازم که ای جوانان طهران و ای نونهالان باغ امید که چشم انتظار سی برور ملت ایران به آتیه شما بازاست اگر هر قدر که وسعتان میرسد برادران آسیب دید قمی خود کمک کنید و هر اندازه که که می توانید بتوسط شیر و خورشید طهران و بایست سفارشی بوسیله حضرت آیه الله حاج شیخ عبدالکریم همراهی نمائید که اجر دنیاوی و اعتباری را متضمن است

بیائید ۱۵ هزار بی خانمان را یاری نمائید بیائید از کمک خود هزاران خانه خراب را آبادان سازید بیائید تزلزل جوانان بگشهر را به استقامت خود فرو نشانید حال این بود وظیفه دینی و وجدانی ما که بگوئیم و جوانان را باین کار خیر دعوت نمائیم (المؤمنون اخوه)

سیل قم

ویران ز سیل کشته سراسر دیار قم از راه کینه کرده درو کشت زار قم شد خانه ها تمام از این سیل منهدم بی خانه اند جمله خورد و کبابر قم از سیل خاک نیست تیمم کند کسی زین آب کیمیا شده خاک و غبار قم اطفال در بدر همه با ناله و تمان هر يك روانه گشته بگوشه گنار قم دل گشته غرقه خون ز زن و مرد این دیار زین غصه های بر محن بی شمار قم صبر و قرار برده ز کف شیخ و شایرا زین کجروی که کرده فلک در دیار قم

شکر خدا که بود بر این سیل برزبان لطف سه زمانه رضا شاه بیار قم بشنید تا که حادثه بر غم از کرم گردید بنا تمام قوی غمگسار قم

(۵۵ پند)

از اشرف الدین الحسینی

روزی نزد استاد فردوس مقام خود اشرف الدین الحسینی نشسته لس فیض از آن وجود مبارک می نمودم و از هر دری سخن بیان میامد تا اینکه یابان سخنانش خواش یقینی چند داشتم دیدم کل رویش شکفته گردید و تبسم کندان گفت بشنو (ساعی در کارهای خویش سعی بنمای ولی خدای را بر افعال خویش حاضر و ناظر دان) سپس امر کرد تا لوازم تحریرش پیش آوردم و قلم بردست خویش گیرم فرمود بنویس و پس از من مدام او را در خاطر داشته باش که فلاح و دوچاهانی در آن است و پس سپس شروع بنویشتن نمودم

فرمود بنویس

مرا آموخته استاد ده پند که هر پندی بود شیرین تر از قند نخستین آنکه هر جا و مکانی خدا را حاضر و ناظر بدانی (دوم) تا نیم جانی در رفق هست ز علم و معرفت هر گرمکت دست (سوم) تصدیق کن بیغیبران را تمام انبیاء و سرور را

خصوصاً حضرت محمود احمد شعیب خلق ابوالقاسم محمد (ص) (چهارم) این سخن هر حا عیان است که قرآن حجت اخر زمان است به (پنجم) با امامان کن تولا و گزته میکنی بی جا تقلا اما مان مشعل راه نجاتند ائمه مظهر ذات صفا تند (ششم) قائم شود با يك اشارت هویدا این سخن را در بشارت به (هفتم) با تمام اهل عالم محبت کن اگر هستی تو آدم همه عالم نهال باغ اویند برای اسم او در گفت و گویند به (هشتم) قلب را میکن مقدس که تا لایق شود در بزم اقدس

مشو در لفظی معنی گرفتار تورا کردار میباید نه گفتار (نهم) گر روح تو شفاف و صافی است ترا حکم کلام الله کافی است عمل کن زوتو بر احکام معبود اوامر با نواهی هر چه فرمودم دهم میدان بهشت و دوزخی هست از این دنیا چه رفتی برزخی هست اگر تو تا بزم بیغیبرانی بمانی در بهشت جاودانی و گزته دست ما و دامن دوست گناه از اشرف الدین بخشش از اوست

جا دارد آنکه جمله جوانان مملکت

سازند جان و مال ز همت تبار قم

هر کس بوسم خویش کند همت از کرم

محکم ز همت است بلی اعتبار قم

(حریر چیان - ساعی)

دین مدین اسلام روحانیت و نورانیت او

اسلام را هر کتی است ذاتی و قوتی است طبیعی که بروحانیت و نورانیت خود جذب نفوس و ارواح نموده مطبوع و منقاد خود می کند و چون رجوع بنا بر تاریخ طاری اسلام نمایم همی باقیم اشخاصی که بمیل و رغبت خود اختیار دین مبین اسلام نمودند از اندازه خارج است از تتبع غالب غزوات بنی اکرم معلوم می شود که علت اقدام وی و اصحاب کبارش باین حروب فقط برای حفظ خود از شر کفار طغاة بوده نه برای اجبار ایشان بر اسلام چنانچه از واقعه بدر و احراب و خندق واضح و روشن می شود .

بنی اکرم برای غالبی از سلاطین عصرنامهها باطراف فرستاد مانند (هرا کیوس) قبصر روم و (مسوقصن) پادشاه مصر و (نجاشی) پادشاه حبشه و غیره همگی حقانیت اسلام را تصدیق نمودند نهایت بعضی از آنها ایمان خود را مخفی داشته و بعضی عناد ورزیدند و جمعی نیز اظهار عقیده کردند .

مسلمین در زمان بنی اکرم و بعدها بهر خاندانی که یاری گذاشتند نشر دین اسلام نموده و هیچ چیز را مانع از قیام بخدمت دین خود نمیدانستند و توحات مسلمین مایه انتشار دین اسلام شد و با کمال آزادی و سلامت مردم را بدین حنیف دعوت مینمودند و زخارف دنیوی مانع از اهتمامات عالیه ایشان نشد و علانیه قواعد دین اسلام را اجری نمودند و غرضی بجز نشر دین نداشتند بهر نقطه که یاری گذاشتند چنان مقام اسلام را پایدار کردند که تا ابدا الدهر بهیچ زلزله از جای خود جنبش ننماید .

هر طایفه که با مسلمین مخالفت پیدا مینمودند از توحش و شرارت دست برداشته در دایره سام و سلامت داخل میشدند همچون اهالی هند و سند و جزایر سرانندیب و تبت و ترکان و تورو سیاهان افریق که بمجرد دخول در حوزه اسلام تربیت یافتند و اخلاق ایشان تکمیل شد گذشته از آنها در وسط معوره مسکن گزیده و بواسطه اتخاذ دین اسلام باعلی درجه انسانیت ترقی نمودند فهم بقرآند فوق شاید بواسطه تمادی زمان برای بعضی که خبری تمام از تاریخ ایام ندارند صعوبت و اشکال داشته باشد لهذا ما از این مقام غرض نظر نموده از وی گفتگونی نمی نمایم و عطف عنان نموده فقط شرحی از حالت حالیه اسلام مذکور میداریم اگرچه عموم مسلمین را غفلت فرا گرفته و در صدد نشر و اشاعه دین مبین خود نیستند ولی باز می بینیم که همه روزه دسته دسته و گروه گروه از مردمان کار آگاه و دانشمندان حقیقت طلب از ملل مختلفه عقاید موروثه خود را زها نموده بیروی دین مبین اسلام را می نمایند باوجود آنکه کمال خوف و وحشت را از همکیشان و خویشان خود دارند بلکه اذیتها و آزارها از ایشان می بینند .

ایشان متعصبین و جهال نصاری اند کی بحال این اشخاص امان نظر مینمودند و باین نحو بی انصافانه اسلام را که منبع سلم و سلامت است بخون ریزی و فتنه جوئی متهم نمیدانند و ما محض نموده برخی را که در این جزء از زمان برو جانب توفیق محدودت اسلام شده اند کور میداریم « مستر سفیرت استرالیایی از جمله اشخاصی که بصدقیت و باطن اسلام راد یافته



دکتر « آلبرت » آلمانی که بتوفیق سعادت اسلام نائل گردیده اند

سعادت و توفیق او را رفیق شده و دین محمدی را اختیار نمود . « مستر سفیرت استرالیاییست و خطبه مشهوره در تمام اقطار ارض » که موضوع آن تعمیم اسلام است از نتایج طبع او است از اینکو نه خطبه ها بسی انشاء نموده من جمله خطبه ایست که در چندین پیش از این در لاهور در حال افتتاح مدرسه که موضوع آن نیز تعمیم اسلام است قرائت نمود « این نوع مسلمان غیر نمند در هیچ نقطه اقامت نمی نماید و همواره در سیر و سیاحت است و یا همتی عالی محض اشاعه این دعوت مبارکه سفر های دور و دراز اختیار میکند و صلاح جهان و جهانیان را در تعمیم اسلام میداند و اسم وی پس از مشرف شدن بدین مبین اسلام « محمد عبدالحق است) و دیگر از تازه مسلمانان شیخ الاسلام انگلیسی است که از حکماء دانسته محسوب میشود این فیلسوف خردمند و نو مسلمان با همت عبور (عبد الله) شیخ الاسلام بر بطانیک از اهالی لیورپل که یکی از ایالات معتبره انگلیس است میباشد و چون دین اسلام را قبول نمود بمتابعت وی عده زیادی از اهالی انگلیس بدین اسلام مشرف شدند و دیگر کرا در فوقی فاضل محترم آقای دکتر « آلبرت » آلمانی که پس از تشرف بدین مقدس اسلام او هم بدین (عبد الله) موسوم گردیده و فعلا معام السنه شرقی دار العالم « برلین » میباشد در چهار سال قبل برای اطلاع از اوضاع اداری و مشاهده بترقیات دوره اخیر ایران بطهران آمده و بعد از دو ماه بوطن خود باز گشت نمود و دیگر عده زیاد که اگر هر یک را بخراهم جدا جدا اسم ببریم از ۲۰۰۰ نفر هم بیشتر میشود باری این است حقیقت اسلام این است محبوبیت اسلام در دنیا امروزه

شهر قم

(مخمس فردوس مقام اشرف الدین الحسینی؟)

شهر مقدس قم که در ۲۴ فرسخی طهران واقع است بواسطه آمدن سیل مهیبی که قاربتین محترم از آن مطلق هستند امروز بکلی ویران و سکنه اش سرگردان میباشد خداوند روحش را شاد و با جانش محشور سازد اشرف الدین الحسینی مدبر سابق نسیم شمال را در چند سال اخیر که با حقیر به زیارت دختر موسی این جمار رفته بودیم در آن جامخمس راجع به شهر قم ساختند و این بهای بنده بود تا چون صحبت سیل زدگان وقصه رقت آور قم پیش آمد کرد لذا بنده بصرافت مخمس مذکور افتاده درجش را در « نسیم شمال » بی مناسبت ندانستم اگر چه در تعریف است ولی باید گفت ای شاعر علی ایران سر از خاک بیرون آر و شهر قم را که چنین توصیف نمودی بشکر که چسان از صدمه سیل خراب و ویران و مردمانش بیچاره و سز گردانند در این جا نا گفته نماند که بجمدا الله دولت کار آگاه امروزی در این موقع سختی بقدری باب مساعدت و همراهی را بروی این شهر ویران باز کرده که حد بقمی بر آن متصور نیست البته « این همه آوازه ها از شه بود » خدایا زنده بدار پادشاه رئوف و مهربان ما را برقرار بدار دولت کار آگاه بهای را

با غسل و با وضو سوی خاک فرج تبار
 به از این شرافت خورد و کبار قم
 چندین امام زاده معصوم با شرف
 از نسل مرتضی علی آن شاه لو کشف
 دهند همچو اژدها مکنون در این صدف
 فرقی بدان میان قم و کعبه و نجف
 جان میکنند شیعه خاص تبار قم
 روزی که حشر و نشر قیامت بیا شود
 ایمان و کفر و یلک و بود از هم جدا شود
 اعمال خیر و شر هنگی بر ملا شود
 بر اهل قم محاسبه در قبرها شود
 خرم کسی که دن شود در مزاقم
 در فضل او بن است که خلاق عالمین
 یک در زهشت خلد گشاید در این زمین
 قم را نموده مدفن اخیار مؤمنین
 از لطف حق شرافت این خاک را به بین
 ذریقه رسول بود شکسار قم
 فصل بهار با دل مجروح داغدار
 بهر طواف قم شدم از عشق زهسپار
 دیدم بسجده و درو دیوار و شاخسار
 هر کس خطی رقم زده از هر باد کار
 این شهر در نسیم بود یاد کار قم

دل می برد طراوت فصل بهار قم
 بوی بهشت میوزد از لاله زار قم
 طاوس جنت آمده در مرغزار قم
 دایر شد بصمت و تقوی مدار قم
 بیت المقدس آمده اندر شهر قم
 خاکش بهفت رنگ جواهر بر ایراست
 در چشمه های بانگش آب گوهر است
 صحن مقدسش جو بهشت مصور است
 این خوابگاه دختر موسی بن جعفر است
 ز بید بشهر های جهان افتخار قم
 خوابیده با جلال شرافت در این مقام
 معصومه مقدسه بانوی نیک نام
 هم دختر امام و همی خواهر امام
 روح القدس مقیم حریش بصلح و شام
 لعل البصر نموده ملائک عیار قم
 خوابان قم ز آل محمد و دینه اند
 اهلیت تمام مؤمن و دین دار و شیعه اند
 بالمره عاری از حرکات شیعه اند
 روز ظهور حجت حق را طایفه اند
 باشد بدست حجت حق اختیار قم
 دارد رواقی روضه فردوس هشتاد
 گردیده در گشوده قم با جلال و فر
 از روی معرفت به قیمگاه کن گذر

شمع شب افروزم بود

اثر طبع محمد خان فروزان «ثروت»

دیشم سخت تر ای دوست ز دیروزم بود
 مونسم تا بسحر آه جهان سوزم بود
 روز بیروزی تو در آتش و شب در تب و تاب
 با که گویم که مرا آن شب و این روزم بود
 شرح دود دل صد جاک بگفتم با غیر
 ترجان دل من ناله جانسو زم بود
 روشنی بخش دل و دیده من تا بسحر
 دوش یادوخ آن شمع شب افروزم بود
 آنچه دادم بره عشق تو اول بر باد
 دین و دل تاب و توان عقل غم اندوزم بود
 هر شب و روز که بودی برم از زهر
 آن شب و روز شب قدرم و نوروزم بود
 (ثروت) آمد بزم مرگ نگارم جلشگر
 کان غم لذیخت خوش و ظالم قبروزم بود

اشتباه افتاده بود

اثر طبع آقای صابر

شب به اشک چشم من اورانگاه افتاده بود
 یعنی اندر روی دریا عکس ماه افتاده بود
 بی برادر نهانی بر دعارف ز آن دهن
 گر قیبه تکدل در اشتباه افتادم بود
 و ده که آن سبب زنج آسبب من شله چون کنم
 یوسف بخت من از اول بیچاره افتاده بود
 این عجب نبود که من مجذوب عشقم گزینخست
 کهر با را الفتی با بر کاه افتاده بود
 خواستم بر آتش دل بی بر من کر کجاست
 دیدم آنجا شعله ها از برقی آما افتاده بود
 دوش صهبای غمت بازاهد و صوفی چه کرد
 کاین بسجد مستوران در خانقاه افتاده بود
 حال «صابر» را ز مرغ آشیان گم کرده بر من
 چونکه او بروی کنارش کاه کاه افتاده بود

تشکیلات پیش آهنگی ایران

«تشکیلات پیش آهنگی امروز ایران در تحت توجهات شاهنشاه اعلیحضرت پهلوی و ریاست عالیّه والا حضرت ولایت عهد عظمی کمال ارتقاء را پیموده و می پیماید»

الحال میخوایم مختصری از تاریخچه پیش آهنگی ایران صحبت داشته و قارئین محترم را از این تشکیلات مهم مطلق سازم هما نظریکه در مجله پیش آهنگی ایران متذکر گردیده در او ان سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی ارواحنا فداه یعنی آبان ۱۳۰۴ هنگام کتابت معارف آقای مشار الدوله حکمت پیش آهنگی توسط بگجوان یا کنهاده ایران آقای میرزا احمدخان امین «گراور مقابل» دو طهران تاسیس شده و در ۱۲ آذر سال مزبور طبق ابلاغیه وزارت جلیله معارف آقای امین بریاست تشکیلات پیش آهنگی ایران برقرار شد و در ۱۱ اسفند همان سال طبق متحدالامال وزارت جلیله معارف موقع کتابت آقای مشار اعظم رسماً در مدارس تشکیل گردید چیزی نگذشت که بهمت و نیروی عده از رجال و جوانان وطن پرست در ایالات و ولایات توسعه یافت مرحوم نصیرالدوله (بدر) وزیر دور اندیش معارف وقت تربیت پیش آهنگی را مورد توجه خاص قرار داده انجمنی بنام انجمن پیش آهنگی تحت توجهات خود و ریاست رئیس تفتیش وقت و کفیل محترم کنونی معارف آقای میرزا علی اصغر خان حکمت که خدمات برجسته ای در راه پیشرفت این تربیت مقدس مبذول داشته اند تشکیل دادند انجمن مزبور در ۱۲ آذر ۱۳۰۵ اساسنامه برای تریبیت پیش آهنگی ایران تدوین نموده باحسن استقبال اولیاء محترم معارف وقت در مدت یکسال بعد پیش آهنگان ایران به چندین هزار نفر رسید افراد وطن پرست در هر گوشه



(مؤسس پیشاهنگی در ایران) (حضرت آقای امین)

مؤسسه مفیدملی تا کنون باقی نمانده بود

در پایان ۱۳۱۲ رجال تربیت دوست و وطن پرستی مانند آقای میرزا علی اصغر خان حکمت لعل محترم معارف و آقای میرزا حسین خان علاء و آقای میرزا ابراهیم خان حکیم الملک و آقای دکتر عیسی خان صدیق اعلم علاقه مخصوصی نسبت به پیشاهنگی ابراز داشته وقدهای مؤثری برای استقرار و توسعه این مؤسسه ملی برداشته اند که نتایج آن در آینده محسوس خواهد شد پیش آهنگی ایران از طرف ریاست عالیّه والا حضرت ولایت عهد عظمی به سرپرستی آقای میرزا سید رضا خان اخوی که حقیقتاً زحمات ایشان قابل تقدیر است اداره میشود

خدمات آقای اخوی از برای این مؤسسه ملی که بهترین جایگاه پرورش اخلاقی و بدنی جوانان محسوب میگردد انطور که شایسته ذکر است قلم ما عاجز و بیجان ما قاصر است ولی همین قدر باید گفت اولین کسیکه از هیچگونه خدمت چه مادی و چه معنوی از برای این مؤسسه ملی دریغ نداشته و نمیدارد (حضرت آقای اخوی است) (چرچیان - ساعی)

مملکت بیسقط توسعه پیش آهنگی گوشیدند و ما اسامی عده از آنان را تا اندازه که این نامه گنجایش کوچک داشته باشد ذیلاً متذکر میشویم دهر گز آقایان حاج مخبرالسلطنه - دکتر امیر اعلم - میرزا علی خان دشتی - میرزا عبدالباقی خان جمشیدی - علاءالسلطنه - میرزا مجید خان آخی - میرزا سید یوسفخان شکرانی - دکتر عیسی خان صدیق اعلم - دکتر رضا زاده شفق - ادیب الدوله - میرزا عبدالعظیم خان کرمانی - میرزا علی محمد خان اویسی - دکتر ممتازالاطباء - دکتر مسیح الدوله - میرزا بدیع الله خان مایل - میرزا هادی خان خاوری - میرزا حسینخان گل کلاب وعده دیگر

و در ولایات هم عده زیادی بودند که به این نیت مقدس همراهمی نموده که اسامی آنها را بعداً متذکر خواهیم شد پیش آهنگان مازندران در هفدهم مهر ماه ۱۳۰۷ عیادت جالب توجهی در حضور پدر تاجدار خود اعلیحضرت شاهنشاهی و والا حضرت اقدس بمعرض نمایش گذارده و بی اندازه رضایت خاطر مولفانه را جاب نمودند و در نتیجه پیش آهنگی ایران بتصویب همایونی ریاست عالیّه والا حضرت ولایت عهد عظمی منتشر گردید و از آن تاریخ مجسم بین المللی پیش آهنگی ایران را برسمیت شناخته و روابط برادرانه بین پیشاهنگان دنیا و ایران برقرار شد

پیش آهنگی ایران

از تاریخ جشن ۱۲ تیرماه ۱۳۰۵ دوره بجزان پیش آهنگی شروع گردید حقیقتاً اگر همت و فداکاری چند نفر جوان وطن پرست نبود این

تفسیر شیخ ابو الفتح رازی

جلد اول و دوم آن را بقیمت چهل و چهار ریال از کتابخانه جامی خیابان شاه آباد خریداری فرمائید نمره اعلان ۳

آقایانیکه شماره دوم را قبول نموده اند جزء مشترکین سال پانزدهم این اداره محسوب میشوند «دفتر تسیم شمال»

در مدح اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام

اثر طبع استاد معظم آقای عبرت

رونی عهد شباب یافت دگر روزگار
از دم باد ریسم و زخم ابر ببار
نیست نسیم صبا گر دم روح اقدس
زنده چرا میشوند از دمش اموات یار
تا که بنات نبات رو بشو آورند
ابر بدیشان همی شیر دهد دایه وار
شیر ز بستان ابراز چه خورده دم بدم
گر نه شکوفه بود گود ککی شیر خوار
ماشطی صنم حق از بی مشاطگی
برده بصحرا و باغ صنعت بیجد بکار

ترکس مخمور مست لاله لبالب ز می
مستی آن بی شراب باده ی این بی خمار
لاله خیر میدهد از رخ زیبای دوست
سرو نشان میدهد از قد دلجوی یار
غنچه شده تنگ دل لاله شده خون جگر
بسکه بر آرد نوا از دل خونین هزار
چند نشینی بیباغ غنچه صفت تنگ دل
خیز و بهامون ز دست خیمه بزن لاله وار

بر لب جوئی نشین سابه سروی گزین
سرو قدی سبیر جوی و نشان در کنار
باغ بود چون بهشت ایست غلمان سرشت
خیز و بیکن بیجام آن می کوثر عیار
خیز که تا در چین با دل خرم زینم
هر دو بیاد علی و جام می خوش گوار
حیدر صدف که هست هست والای او
واسطه پنج و شش راطه هفت و یار

آنکه بیارد اگر ابر کفش بر زمین
لعل بر آید ز سنگ لاله بر روی زخار
هست او را بود فوج قلک زیر دست
نعمت او را بود دور زمان پیشکار
ابر کفش آبتی از گرم ذوالنعمن
تیسر کفش تگته ای از غضب کردگار
ای که ز خاک دوت کرده مه و آفتاب
روز و شب از روی عجز نور وضیا مستعار

رای میبر ترا هست ز خورشید نیک
قدر رفیق ترا هست ز افلاک عار
رای و ضمیر ترا بنده نجوم و بروج
حلم و سخای ترا برده جبال و بحار
ساحت کوی ترا هیچ نباشد گران
بجز عطای تو را هیچ نباشد کنار

مرکز هستی توئی وانچه بود غیر تو
دایره شان باشدش کرد وجودت مدار
شمن شریعت نداشت اینهمه رخشندگی
رای تو از روی آن گر نزدی عیار
خواست کفیلی خدا بهر اورات خانی
از همه ممکنات کرد ترا اختیار
سأسله اولیا بر تو نمایند فخر
خیل رسل را بود گر بر رسول افتخار

تا که نباشد بهم محنت و شادی قرین
تا که نباشد بهم دولت و ادبار یار
هر گاه پشادی تو خرم و شادان نیست
از دل و از جان او غصه بر آرد دمار

پیام بروح شاعر شیوین کلام

اشرف الدین الحسینی رحمه الله علیه

تا که شد فردوس علیین مقامت ای نسیم
مدتی محروم بودیم از کلامت ای نسیم
گشت وارد روح یا کت ناسوی خلد برین
عارفان کردند چله احترامت ای نسیم

گر بظاهر دفن کردیدی بان باوی
رد مولا بر سوی دار سلامت ای نسیم
زندگانی عارفان را از پس مردن بود
بند مردن برها گشته کلامت ای نسیم

بود بستان معارف مدتی بی نغمه ات
کرد ساعی بار دیگر زنده نامت ای نسیم
هست در نامه نگاری سبک ساعی اشرفا
آنچه بودی در جهان سبک و مراعت ای نسیم

هر شب جمعه آند ساعی بسنی خویشتن
در مظالم طبع آن نامه بیامت ای نسیم
روز محشر کن زجد خویش خواهش اشرفا
تا تفکر را کند عهد و غلامت ای نسیم

(تفکری)

اثر طبع عباسخان فرات

زلف یار آرد

مرا مردم دو دیده جو بیاری در کنار آرد
که ناسرو وقت را در کنار چوی بار آرد
بروز وصل دل را بود مردم بیقراری ها
نمیدانم چه بر من بیرخت شهای تار آرد

نگارا برده ز انرخ بر فلک دوساحت گلشن
که گلشن برده بر رخ با همه نقش و نگار آرد
زیاد روی او بی اختیار از دیده خونبارم
بلی بیاد رخ او گرفته بی اختیار آرد

مطر شد مشام جانم از پاهای سحر کاهی
مگر باد سحر کاهی شمیم از زلف یار آرد
نهان شد روی او از چشم زخم روزگار ازما
که مارا مزده وصلش بر غم روزگار آرد

برای آنکه یاران را زیندیگر جدا سازد
چه افسونها بنکار این روزگار نابکار آرد
دلم خونشد فرات از جور کردون ساغر می گو
که تا ما را از این دریای محنت بر کنار آرد

آب حوائش

اثر طبع حسین خان مجرد

اگر که امر هلاکم دهد بچشماتش
مباد آن که خدا یا کنی بشیمانش
از آن دوست بود هر چه هست نیست مرا

هزار جان کنم از دستم قربانمش
هر آن که لعل نگاری میکند مستغنی است
زندگانی خضر و ز آب حیوانش
همان کسی که زیارم مرا جدا بنمود

خدا چو زلف نکویم کند بر پیشانش
بشیشه طربم زد هر آنکه سنگ جفا
خدا کند شکستد شکستد شیشه جاش
گنم ز دست رفیق هر زمان گریبان چاک

الهی آنکه بگیرد اجل گریبانمش
خوشاویان و تصنیف خوان و آن بشوخی
غرابشی و شیراز و طرف بستانی
بدون روی تو نبود لعلی مجرد را

هوای سیر گل و گردش گلستانمش
هوای سیر گل و گردش گلستانمش

نمکین اشعار

مینو آشیان اشرف الدین الحسینی

سیدی گفت شب جمعه به يك ملائی
ای که در سینه ات از علم بود در بانی
در آب حوض چرا مضطرب و تنهائی
خوشت از مدرسه امروز نباشد جائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی
چند سال است در این مدرسه خوردی روزی
گشته روشن دلت از شمعشۀ دبروزی
حق عطا کرد بتو علم سخن آموزی
بالکه از دفتر توحید کنی انتہائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی
هیچ دانی که از این پیش کجا بودی تو
منزلت بود کجا و بیچه جا بودی تو
در پس پرده بصد خوف و رجا بودی تو
بکجا بودی و اکنون ز کجا بیدائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی
گاه چون آب روان داخل فواره شدی
مدتی ساکن قنذاقه و گهواره شدی
گاه اندر بشل مادر بیچاره شدی
داشتی در بشل لاله رخاں ماوائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی
پس خدا از ره الطاف تورا دندان داد
عوض شیر ترا مادر مسکین نان داد
آن خدائی که بگل رنگ و به آدم جان داد
رد بر خسار طبیعت رقم رعنائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی
ابجد و هوز و حطی بر قاضی خواندی
قدری از امله مستقبل و ماضی خواندی
مدتی هندسه و علم ریاضی خواندی
همه گفتند تو بر ما همگی آقائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی
پس جوانی شدی آزاده و مغرور و دلیر
متکبر چو پانک و متهور چون شیر
سنگ از قوت بازوی تو میشد چه خمیز
همه گفتند که تو صف شکن هیچجائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی
داخل فلسفه با زور زنگی کشتی
پس فکل بستی وهم شکل فرنگی کشتی
گاه رومی شدی و گاه چو زنگی کشتی
بود هر لحظه بجز توسر و سودائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی
حال ریش تو سفید است و قدت خم گشته
عقل و ادراک تو چون پیر شدی کم گشته
بهر مردن همه اسباب فراهم گشته
عنقریب است که تو مرده و نا بیدائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی
فکر تابوت و کفن کن که اجل می آید
شاهد مرگ چو ساعت به بقل می آید
وقت تحصیل عبادات و عمل می آید
در شب جمعه ندای بگدا جاوائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی
وای اگر روز قیامت بنمایند سؤال
که چه آردیم و چه خوردیم ز تحصیل حلال
از کجا جمع نمودیم لباس و زرو مال

تفریحی

بجای شیخ شبپور آفریدن

از آرزوی که وافور آفریدن
مرا مفاوک و رنجور آفریدن
چرا تریا کین شهر ما را
همه بیگر و بیخور آفریدن
یک اقبونی بگفتا حقه ام را
ز جینی های قفقور آفریدن
صدای جرجر تریاک خوش تر
ز نای ساز و سنطور آفریدن
بنا که حقه اش بشکست و برگفت
بمن چشم ترا شور آفریدن
بگفتم از چه اقبون را زخمشاش
عسل از ... زبور آفریدن
جوایم داد بهر شقه گوشت
تو بر گو از چه ساطور آفریدن
ز سر آفرینش دم مزن چون
خلایق را همه جور آفریدن
یکی را جای در بهلوی غولان
یکی را هدم حور آفریدن
به بین بزم مرا تر شیر و بنک
چنین نور و علی نور آفریدن
یکی را مست از مال بشیمان
یکی را ز آب انگور آفریدن
بگفتم کیست همیسا نیک و افور
جوایم داد - تیمور آفریدن
بگفتم شیرت را در جوانی
فزرتش از چه قصور آفریدن
یکی را چشم مست شوخ دادند
یکی را عاجز و کور آفریدن
بگفتا لب به بند از سر خلقت
که ما را جمله با زور آفریدن
بگفتم شیخ عامی را بگو - گفت
برای خوردن سور آفریدن
تله از بهر دست آوردن موش
بی صید سگ نور آفریدن
برای آتش ماتش و بهر دمبخت
بحکم عقل بلقور آفریدن
بپهران شیخ حسین مفت خور را
بجای شیخ شبپور آفریدن
برای آبخا آق کردن ایلیجه
بی زیر جامه کسنور آفریدن
فسنجان را ز بعد از اشرف الدین
برای بنده مجبور آفریدن
مجرد را هم از روز نخستین
فقیر و مفلس و عور آفریدن

نوجه گوئی که چنین شیفته و شیدائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی
گاه می خوردی و گه بنک کشیدی باهو
ماهرخ را بیغل تنک کشیدی باهو
در قدح بادۀ کلرنگ کشیدی باهو
توی زندان بسبیلات قسم رسوائی
وای اگر از بی امروز بود فردائی

یک زن بیشتر نباید گرفت

دو زن در خانه آوردن خلاف است
 زنا را از خود آوردن خلاف است
 زنها توستی خوردن خلاف است
 بیک زن بیشتر بردن خلاف است
 بانی در عهد سابق بی بماند
 دو زن میبرد هر مردی بخله
 ولی امروز این عهد و زمانه
 بیک زن بیشتر بردن خلاف است
 اگر چون مال بین گفته است درقال
 دوزن در طلعت دیده است رمال
 ولی امسال با این وضع و این حال
 بیک زن بیشتر بردن خلاف است
 پیر بکزن تو در فصل جوانی
 دو زن باشد بالای ناکهانی
 بیک زن کن قناعت نما توانی
 زبکزن بیشتر بردن خلاف است
 زنان چون میوه باغ بهشتند
 همه پاکیزه و نیکو سرشتند
 ولی بسته به بخت و سر نوشتند
 زبکزن بیشتر بردن خلاف است
 دوزن در خانهات بی خوف و تشویش
 نمایند از سبیلت وصله برایش
 زانو دوری کند بیگانه و خویش
 زبکزن بیشتر بردن خلاف است
 دوزن برهن زشهوت با صداقت
 بود امروزه از فرط حماقت
 ولی این کار می خواهد لیاقت
 زبکزن بیشتر بردن خلاف است
 بهین اول قید و بالای او را
 نظر کن عارض زیبای او را
 بیس از محرمان اعصابی او را
 زبکزن بیشتر بردن خلاف است
 چو بیک زن میبری نگو نگهدار
 زن بیچلوه را از خود میزار
 اگر آزرده شجاعی کار تو بیزار
 زبکزن بیشتر بردن خلاف است
 بهد دو است مخالفان مقابله
 که میزد طعمه اقبالش به افغون
 سه زن گرفت بیک رمالی استمگور
 زبکزن بیشتر بردن خلاف است
 سفید ستم به عهد بماند عباس
 سیاهی بود نامش حاجی الداس
 سه زن گرفت شد نصف سرش طاس
 زبکزن بیشتر بردن خلاف است
 زن اول بتو حرمت گذارد
 زن دوم دمار از تو بر آورد
 زن سوم به خاک می سپارد
 زبکزن بیشتر بردن خلاف است
 زن اول ترا در فال نیک است
 زن دوم رشک تو ملوک است
 زن سوم خون تو شریک است
 زبکزن بیشتر بردن خلاف است
 زن اول بیایبت جهان افتابند
 زن دوم نغرا هر جا کفایتند
 زن سوم بجهت منی طیباند
 زبکزن بیشتر بردن خلاف است

فکاهی

(محصلین رفوزه شده بخوانند)

از چار طرف دلش میسوزه

ای لعل تو آب زندگانی
 وی ما به عهد جاودانی
 شد موافق امتحان و دانی
 هر کس که چو من بود رفوزه
 از چار طرف دلش میسوزه
 بی علم کس آشنا نداره
 بیک جو بخدا حیا نداره
 این گفته مگو که جا نداره
 میگفت بمن زنی عجوزه
 از چار طرف دلش میسوزه
 کبریم که نشد خوراک راگو
 بر خیز و زن به آب آلو
 بیچاره مخوان تو خویش و برگو
 بیچاره کسی است کاین دوروزه
 از چار طرف دلش میسوزه
 در کشتن علم را بت افکن
 باری زره عنایت افکن
 بر خیز و به صد رضایت افکن
 بی علم بود چو پشه فوزه
 از چار طرف دلش میسوزه
 سر مایه افتخار علم است
 فخر به روزگار علم است
 غمخوار دل فکار علم است
 بی علم بود چو پشه فوزه
 از چار طرف دلش میسوزه
 امروز که دوره جوانی است
 هنگام نشاط و کمالی است
 سر چشمه آب زندگانی است
 هشدار که زین سپس دوروزه
 از چار طرف دلش میسوزه
 با این همه محنت زمانه
 خوش باش و بر نیک باجراه
 بنواز بیایبی این تیرانه
 در جا میوه اول بالا فوزه
 از چار طرف دلش میسوزه
 شل گفتم و پند شد بنده
 با این همه کلاه و بار بنده
 هیچکس نمیکه عرت بیچنده
 بی شرم بر سر خود تو کوزه
 از چار طرف دلش میسوزه
 (علی: دلقری)

(نسیب شمال)

مطهره اطلاعات

